

جناب مؤید بهمن فارسی جانش خوش باد و دلش روشن باد

هو الأبھی الأبھی

ای سرور هوشمندان آنچه بقلم مشکین نگاشتی خواندیم و باستان یزدان زبان ستایش گشادیم که پرتو خورشید آسمانی چنان درخشید که در دلهای یاران سپیده امید دمید و مزده رسید که ای یاران دیرین بجوشید و بخروشید و بگوئید و بشنوید که یزدان سراپرده پیشینیان را برافراخت و پرچم فارسیان را بلند نمود و اختر ایرانیان را روشن کرد خزان گذشت و دی بسر آمد باد بهار رسید و گلشن مشکبار دمید تا اسیران سرور گردند و بینوایان رهبر هر بی سر و سامان سر و سامان جوید و لائنه ویران ایوان کیوان گردد کلبه دودمان دیرین بهشت برین گردد و آشیان مرغان اندوهگین گلگشت دلنشین پس باید پیاداش این بخشش خداوند آفرینش کوشش نمود تا همه یاران در سایه سراپرده یزدان درآیند و بزرگواری جهان آسمان رخ بگشاید تا روی زمین آئینه چرخ برین گردد و جهان پستی پرتو جهان بالا گیرد

ای یزدان پاک این بنده دیرین را اندوهگین مخواه شادمانی آسمانی بخش و فرّ یزدانی بده ستاره روشن نما و گل گلشن کن سرور آستان نما و افسر جهان بالا بر سر نه رویش را بدرخشان و گوهرش را بیفشان جانش را مشکبار کن و دلش را گلزار نما تا بوی خوی خوشش جانپور گردد و پرتو رویش افزون از ماه و اختر توئی مهربان و توئی بخشنده و توانا ای یار دیرین پرسش چند نموده بودی پرسش نخست این بود که چرا آئین پیغمبران دیگرگون گردد و روش و خشوران مانند بوقلمون مهتر اسرائیلیان را روشی بود و اختر عیسویان را تابشی و سرور تازیان را فرمایشی و مهر سپهر جهان بالا را آئین و درخششی گفتار و کردار و آئین و روش و فرمایش هر یک دگرگون بود این چه رازی است نهان و پنهان زیرا باید فرمایش یزدان بر یک روش باشد تا بخشش آسمان رخ بگشاید انتهی

بدان که جهان و آنچه در اوست هر دم دگرگون گردد و در هر نفس تغییر و تبدیل جوید زیرا تغییر و تبدل و انتقال از لوازم ذاتیه امکان است و عدم تغییر و تبدل از خصائص وجوب لهذا اگر عالم کون را حال بر یک منوال بود لوازم ضروریّه اش نیز یکسان میگشت چون تغییر و تبدل مقرر و ثابت روابط ضروریّه اش را نیز انتقال و تحوّل واجب مثل عالم امکان مثل هیكل انسانست که در طبیعت واحده مداوم نه بلکه از طبیعتی بطبیعتی دیگر و از مزاجی بمزاجی دیگر انتقال نماید و عوارض مختلف گردد و امراض متنوّع شود لهذا پزشک دانا و حکیم حاذق درمان را تغییر دهد و علاج را تبدیل نماید بدیده بینا ملاحظه کنید که انسان در رحم مادر خونخوار است و در مهد و گهواره شیرخوار و چون نشو و نما نماید بر خوان نعمت پروردگار نشیند و از هر گونه طعام تناول نماید زمان طفولیت را حکمی و دم شیرخواری را رزقی و سنّ بلوغ را اقتضائی و جوانی را قوت و قدرتی و ضعف و پیری را فتور و رخاوتی در هر درجه انسانرا اقتضائی و دردش را درمانی و همچنین موسم صیف را اقتضائی و فصل خزان را خصوصیتی و موسم دی را برودتی و وقت بهار را نسیم معطری و شمیم معنبری حکمت کلیّه اقتضای این مینماید که بتغییر احوال تغییر احکام حاصل گردد و به تبدیل امراض تغییر علاج شود پزشک دانا هیكل انسانرا در هر مرضی دوائی و در هر دردی درمانی نماید و این تغییر و تبدیل عین حکمت است زیرا مقصد اصلی صحّت و عافیت است و چون علاج را تغییر دهد نادان گوید این دلیل بر نادانی حکیم است اگر داروی اول موافق بود چرا تغییر داد و اگر ناموافق بود چرا در آغاز تجویز کرد ولی رنجور دانا اذعان نماید و بر وجدان بیفزاید

و این را بدان که آئین یزدانی بر دو قسم است قسمی تعلق بعالم آب و گل دارد و قسم دیگر تعلق بجهان جان و دل اساس آئین روحانی لم‌تغییر و لم‌یتبدل است از آغاز ایجاد تا یوم میعاد و تا ابدالآباد بر یک منوال بوده و هست و آن فضائل عالم انسانیت و آئین حقیقی دائمی سرمدی یزدانی و روش و فرمایش ابدی خداوند آفرینش است و قسمی از آئین تعلق بجسم دارد آن بمقتضای هر زمانی و هر موسمی و هر درجه‌ئی در سنّ تبدیل و تغییر یابد و در این کور عظیم و دور جدید تفرّعات احکام جسمانی اکثر به بیت عدل راجع چه که این کور را امتداد عظیم است و این دور را فسحت و وسعت و استمرار سرمدی ابدی و چون تبدل و تغیر از خصائص امکان و لزوم ذاتی این جهان است لهذا احکام جزئیّه جسمانی باقتضای وقت و حال تعیین و ترتیب خواهد یافت اما اسّ اساس آئین یزدان را تغییر و تبدیلی نبوده و نیست مثلاً خصائل حمیده و فضائل پسندیده و روش پاکان و کردار بزرگواران و رفتار نیکوکاران از لوازم آئین یزدان است و این ابداً تغیر ننموده و نخواهد نمود اما احکام جسمانی البتّه باقتضای زمان در هر کوری و دوری تغییر نماید شما بیصر انصاف ملاحظه نمائید در این عهد و عصر که جهان جهانی تازه گشته و جسم امکان لطافت و ملاحظتی بی‌اندازه یافته آیا ممکن است که احکام و آئین پیشینان بتمامه مجری گردد لا والله و از این گذشته اگر در ظهور مظاهر مقدّسه آئین تازه تأسیس نگردد جهان تجدید نشود و هیکل عالم در قمیص تازه جلوه ننماید

جواب پرسش ثانی بدان که پیغمبران را از کتب و صحف مقصود معانیست نه الفاظ و مراد حقیقت است نه مجاز مادّه است نه صورت گوهر است نه صدف آن حقیقت معانی کلّیه که رهبر پیغمبران است یکی است و آن دستورالعمل کلّی لهذا فی الحقیقه هر پیغمبری بر اسرار جمیع پیغمبران مطلع ولو بظاهر کتاب او را ندیده و سخن او را نشنیده و آئین جسمانی او را نسنجیده زیرا روش و سلوک و اسرار و حقائق و آئین روحانی کلّی یکی است

پرسش سوّم در خصوص تجهیز و تکفین نفوس متصاعده الی الله سؤال نمودید که در کتب سماویّه مختلف نازل کدام یک بهتر است و کدام یک درست و صحیح آئین پسین ناسخ آئین پیشین است و چون بدیده بینا نظر فرمائید ملاحظه میکنید که چنین است

و اما سؤال چهارم سؤال نموده بودید که ارواح بعد از صعود اجسام در چه مقامی قرار خواهند یافت بدانکه روح از حقائق مجرّده است و حقیقت مجرّده مقدّس از زمان و مکان است زیرا زمان و مکان از لوازم حقائق جسمانیّه و متجزّیه است و حقیقت مجرّده را چه زمانی و چه مکانی جسم و جسمانی نیست تا از برای او مکانی تعیین کنیم لامکان است نه امکان جان است نه تن لطیفه الهیه است نه کثیفه جسمانیّه نور است نه ظلمت جان است نه جسد از عالم یزدانست نه کیهان مکانش مقدّس از امکانه و مقامش منزّه از مقامات بلند است و مرتفع متعالی است و ممتنع کاخ عظمتش را ایوان کیوان زندانست و قصر مشید متعالیش را چرخ برین اسفل زمین

و اما جسد آلتی است از برای روح زیرا متحرّک و مرتکب و مکتسب و مسیء و محسن روح است نه جسد گنّهکاری و ستمکاری و خوش خوئی و نیکوئی منبعث از جان و روان است نه تن ناتوان لهذا همچنان که عذاب و عقاب و سرور و اندوه و حزن و طرب از احساسات روح است کذلک پاداش و ثواب و عقاب و جزا و مکافات که از نتایج اعمال حاصل راجع بروحست نه جسد هیچ شمشیری بجهت کشتن بیگناهی مؤاخذه نگردد و هیچ تیری بجهت زخم اسیری معاقبه نشود چه که آلت است نه فاعل محکوم است نه حاکم مقهور است نه قاهر و البهآء علیک ع ع

آخرین ویراستاری: ۱۰ سپتامبر ۲۰۲۳ ساعت ۱۱:۰۰ قبل از ظهر